

شاه‌گزینی در اساطیر ایران

علی خلیلی^۱ (نویسنده مسئول)

شهرام جلیلیان^۲

تاریخ دریافت: ۹۴/۱/۳

تاریخ پذیرش: ۹۴/۲/۶

چکیده

بر پایه روایات باستانی که در شاهنامه و ادبیات پهلوی آمده، می‌توان قدیمی‌ترین الگوی شاه‌گزینی ایران را در آن‌ها یافت. این ساختار شاه‌گزینی بر پایه جهان‌بینی ساسانیان قرار دارد که دارای یک چارچوب معین و از پیش تعیین‌شده است و نیز قاعده منسجمی برای شاه‌گزینی دارد. پیش‌فرض مشروعیت حکومت یک شاه در این الگوی شاه‌گزینی، تعلق داشتن به خاندان شاهی، گزینش شاهزاده نخست‌زاده، نژاده بودن مادر، همچنین داشتن اسباب و نمادهای قدرت شاهی در تأیید حکومت وی نقش مهمی ایفا می‌کردند. این ویژگی‌ها، ضروری‌ترین دلایل برای مشروعیت شاه بود و تشخیص این ویژگی‌ها به عهده بزرگان، اشراف و هموندان خاندان‌های نژاده شاهی و پهلوانان بود. در آن دوره، آن‌ها به مثابه انجمن‌گزینشی عمل می‌کردند و نقش تعیین‌کننده‌ای در انتخاب شاه داشتند و حتی این انجمن‌گزینشی برای پیدا کردن شخصی که با این معیارها متناسب بود به جستجوی شخص مورد نظر می‌پرداختند. در این پژوهش کوشش خواهد شد با نگاهی به چگونگی شاه‌گزینی در اساطیر ایران، مهم‌ترین مبانی شاه‌گزینی در تاریخ ایران را مورد مطالعه قرار دهیم.

واژگان کلیدی: شاه‌گزینی، اساطیر ایران، بزرگان و پهلوانان، کی خسرو.

^۱ دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران باستان دانشگاه شهید چمران اهواز alikhalili_1366@yahoo.com

^۲ دانشیار گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز jalilianshahram@yahoo.com

گزینش انتخابی از میان خاندان سلطنتی

در آیین گزینش شهریاری در اساطیر ایران، یک آمیختگی بین پادشاه انتخابی و موروثی وجود داشت که شاه در حین دوران پادشاهی اش جانشین خود را اعلام می کرد و تأیید آن توسط انجمن اشراف و مجمع نمایندگان و هموندان صورت می گرفت^۱ و این انگاره میان بزرگان و آزادگان پذیرفته شده بود که فرد تأیید شده متعلق به جرگه بزرگان و از تخمه شاهی است و این انجمن بزرگان و اشراف خود را نگهبان تاج و تخت و دوستدار شاه می دانستند و حق غصب تاج و تخت شاهی را ندارند. نمونه های نادیده گرفتن این قانون در هموردی خاندان های نژاده با پادشاهان اساطیری، در تاریخ فرهنگ اساطیر ایران، انگشت شمار بود. در این مورد می توان به داستان مشهور کاوه آهنگر که نشان دهنده مشروعیت به خاندان شاهی است یاد کرد.

این روایت در تاریخ بلعمی چنین آمده است:

«و او علم چرمین را پیش داشت، چون به ری رسید مردمان گفت: ما اکنون به نزدیک ضحاک رسیدیم اگر او ما را بشکند ملک او باشد و اگر ما او را بشکنیم، یکی باید که ما همه او را بپسندیم تا همان روز او را بملکی بنشانیم تا جهان بی ملک نباشد، و هرکس بجای خویش بیاراند. گفتند: ما را تو بس که این جهان بدست تو براحات افتاده باشد؛ هم تو سزاوارتر باشی بدین، گفت: من این کار را نشایم زیرا که من نه از خاندان ملک ام و پادشاهی کسی را باید که از خاندان ملکان باشد»^۲.

بزرگان و آزادگان در شرایط بحرانی به مشورت و شور می پرداختند که چگونه بتوانند در چنین شرایطی به شاه و کشور خدمت کنند؛ یا شاهی که به خطا رفته، چگونه او را به راه راست هدایت کنند یا به دنبال جانشینی برای وی باشند. شواهد چنین عملکردی برای اهمیت نقش بزرگان در پادشاهی نوذر و در مورد تعیین جانشینی برای او در ادبیات حماسی ایران منعکس شده است. در دوران شهریاری نوذر که از آغاز توأم با آشوب و بیداد است آمده که، فره از وی گسست^۳. نوذر که می بیند آشوب و شورش در کشور همه گیر است، است، سام و بزرگان را فرا می خواند. با آمدن سام، بزرگان و پهلوانان نزد او می شتابند و از او می خواهند که فرمانروایی کشور را قبول کند و تاج بر سر نهد و آشوب و اغتشاش را فرو نشاند. از او می خواهند مسئولیتی را به عهده گیرد که او هنوز از اندیشیدن بدان بیگانه است^۴.

چه باشد اگر سام یل پهلوان
نشیند بر این تخت روشن
جهان گردد آباد با داد او
بر او یست ایران و بنیاد او^۵

^۱ ویدن گرن، فتوداليسم در ایران باستان، ص ۱۵۶.

^۲ بلعمی، تاریخ بلعمی، ص ۲۳۵؛ ثعالبی، غرر اخبار ملوک الفرس وسیرهم، ص ۱۸-۲۰.

^۳ فردوسی، شاهنامه، ج. ۱، ص ۱۱۹.

^۴ ثعالبی، غرر اخبار ملوک الفرس وسیرهم، ص ۹۱.

^۵ فردوسی، شاهنامه، ج. ۱، ص ۱۲۰.

اما سام هرگز در اندیشه قبول چنین مسئولیتی نیست. چنانکه این امر بارها برای زال و رستم و گیو در طی ماجراهای بعدی تکرار می‌شود. سام به نوذر که فرّه از وی گسسته است نیز وفادار است و پیشنهاد آنان را بدین گونه پاسخ می‌گوید:^۱

بدیشان چنین گفت سام سوار
 که چون نوذری از نژاد کیان
 خود این گفت یارد کسی در جهان
 اگر دختری از منوچهر شاه
 که این کی پسندد زما کر دگار
 بتخت کیی برکم بر میان
 چنین زهره دارد کسی از مه‌مان
 برآن تخت زرین شدی با کلاه^۲
 نبودی جز خاک بالین من....

سام پادشاهی ایرانشهر را شایسته پادشاه‌زادگان خواند و به بزرگان و هموندان خاندان شاهی می‌گوید او حاضر است که دختری از تبار کیان پادشاه باشد و او را به شاهی پرستش کند و نباید به دیگری داده شود حتی زمانی که ایران دچار وضعیت بحرانی شده‌است. از یک طرف بزرگان و هموندان پادشاهی از گردن‌نهادن به پادشاهی نوذر ناخشنود هستند و نوذر نیز اصل داد و دهش که یکی از مهم‌ترین ارکان برای مشروعیت بخشیدن به یک شاه است را فراموش کرده و آن را انجام نمی‌دهد.^۳ در داستانی دیگر، هنگامی که رستم در دربار کاووس به خشم می‌آید و از شاه رنجیده خاطر می‌شود، با اینکه شاه را نالایق می‌داند اما به رسم کهن وفادار می‌ماند و می‌گوید که هرگز تخت شاهی را نخواسته‌است.

تو اندر جهان خود ز من زنده ای
 دلیران به شاهی مرا خواستند
 به کینه چرا دل بیاکنده‌ای
 همان گاه و افسر بیاراستند
 سوی تخت شاهی نکردم نگاه
 نگه داشتم رسم و آیین و گاه^۴

اگر چه در آیین شهریاری اساطیری ایران، فرزندان شاهنشاه جانشین قانونی بودند، گاه در مرگ شاهنشاه، بزرگان و آزادگان انجمنی برای انتخاب شاهنشاه تشکیل می‌دادند و بیرون از فرزندان و تخمه و تبار شاهنشاه گزینش می‌کردند و تاج و تخت شاهی را به یکی دیگر از هموندان خاندان شاهی انتقال می‌دادند و از این موضوع به عنوان تباه شدن فرّ شاهنشاهی یاد شده‌است. با مرگ نوذر، بزرگان و آزادگان تصمیم می‌گیرند از پادشاهی توس و گهستم چشم‌پوشی کنند، دعوی پادشاهی آن دو شاهزاده را رد می‌کنند و عضو دیگر خاندان شاهی، زو را به شاهی برمی‌گزینند.^۵

^۱ مختاری، اسطوره زال، ص ۱۸۹.

^۲ فردوسی، شاهنامه، ج ۱، ص ۱۲۰.

^۳ کزازی، نامه باستان، ج ۴، ص ۱۸۱.

^۴ فردوسی، شاهنامه، ج ۱، ص ۲۲۰.

^۵ فردوسی، شاهنامه، ج ۱، ص ۱۳۶.

توس از چهره‌های ستایش‌شده در *اوستا* و متون پهلوی است. در *آبان یشت* ستایش شده^۱ و در بندهش در شمار جاویدانان و بی‌مرگان آمده است.^۲ در *شاهنامه*، توس هرچند یکی از یاران کی‌خسرو است که همراه با وی، زنده از گیتی در می‌گذرد و به مینو می‌رود، اما غالباً مردی بی‌خرد و دیوانه معرفی شده است.^۳ پسر دیگر نوذر گسته‌م است که او نیز مانند توس از رسیدن به تاج‌وتخت محروم می‌شود؛ او در *اوستا* و *یستهورو* انگاشته شده است^۴ در *شاهنامه* از تیره‌شدن فرّ در مورد این دو سخن رفته است.

سپاه است و گردان بسیار مر	و اگر داری توس و گسته‌م فر
بباید یکی شاه بیدار نخست	نزیبید برایشان همی تاج تخت
بتابد زده‌سیم او بخوردی	که باشد بدو فرّه ایزدی
یکی شاه زیبایی تخت بلند	ز تخم فریدون بجستند چند
که زورکیان داشت و فرهنگ گو	ندیدند جزء پور طهماسب، زو

بزرگان ادعای فرزندان نوذر، توس و گسته‌م را با آنکه دارای فرّ شاهی بودند رد می‌کنند و زو طهماسب که نسبش به فریدون می‌رسد را به شاهی می‌رسانند و زال در جمع آزادگان دلایل مربوط به رد ادعای توس و گسته‌م و نیز معیارهای انتخاب شاه نو را شرح می‌دهد و تأکید می‌کند اگر چه توس و گسته‌م فرّ دارند ولی تاج‌وتخت به ایشان نمی‌رسد زیرا که فرّ آنان ایزدی نیست، تخت شاهی سزاوار دارنده فرّ ایزدی است.^۱ آنان با یکدیگر همداستان شدند کسی را که شایسته این مهم باشد برگزیند و زو طهماسب را که زور کیان و فرّ ایزدی دارد به شاهی انتخاب کردند.^۲ در دینکرد، زو کودکی خردسال توصیف شده که از نیروی جوانی و تدبیر بهرمنند است.^۳

در پادشاهی کیخسرو که به سان یک شاه پیروزمند پنداشته شده است برای تعیین جانشینش با آنکه دارای فرزندی است و نام او در *یشت‌ها* «آخور» برده شده و فرّه وی در *فروردین یشت* بند ۱۳۷ ستوده شده است.^۴ است.^۵ طبری نیز از فرزندان وی بنام کاماس و اسپهریاد نام می‌برد.^۶ کی‌خسرو از پادشاهی و تعیین جانشینی جانشینی آن‌ها چشم‌پوشی می‌کند و کی‌لهراسب را به‌عنوان جانشین خود معرفی می‌کند.^۷ براساس

^۱ دوستخواه، اوستا، آبان یشت بند ۵۲-۵۷، ج. ۱، ص. ۳۰۷.

^۲ بهار، بندهش، بخش ۱۴، بند ۱۹۷، ص. ۱۲۸.

^۳ مؤذن جامی، ادب پهلوی، ص. ۳۰۶.

^۴ دوست خواه، اوستا، آبان یشت، بند ۷۷-۷۹، ج. ۱، ص. ۳۰۸.

^۵ فردوسی، شاهنامه، ج. ۱، ص. ۱۳۶.

^۶ ثروتیان، بررسی فرّدر شاهنامه فردوسی، ص. ۵۷.

^۷ ثعالی، غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم، ص. ۸۸.

^۸ راشد محصل، کتاب هفتم دینکرد، فصل ۱، فقره ۲۲ ص. ۱۹۹.

^۹ دوست خواه، اوستا، فروردین یشت بند ۱۳۷ ص. ۲۸۶.

^{۱۰} طبری، تاریخ طبری یا تاریخ الرسل والملوک، ج. ۲، ص. ۴۳۳.

^{۱۱} طبری، تاریخ طبری، ج. ۲، ص. ۶۱۷-۶۱۸؛ مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر ص. ۲۲۲؛ ابن بلخی، فارسنامه. ص. ۴۶؛ بلعمی، تاریخ

گفته‌های شاهنامه و زامیاد یشت، پادشاهی به خاندان لهراسب انتقال یافت.^۱ تعیین جانشین توسط کی‌خسرو کی‌خسرو مورد اعتراض دست‌نشانندگان که دلاوران میزگرد کی‌خسرو را تشکیل می‌دهند قرار گرفت و زال او را بی‌نام و نشان که نام و نژادش بر کسی معلوم نیست خواند و انتخاب کی‌خسرو را اشتباه دانست. دلاوران میزگرد کی‌خسرو مخالفت خود را چنین بیان می‌کنند:^۲

خروش‌ی برامد ز ایرانیان کزین پس نبندیم شاه‌ها میان^۳

بدینسان انجمن دلاوران در این‌جا فعالانه وارد میدان می‌شوند و اوستا نیز از این‌گونه جلسات و شوراها به نام «هنجمه» و «ویاخمه» و «ویاخمان» یاد می‌کند.^۴ این انجمن در شرایط مشابه در دینکرد، «همینجکان» نامیده می‌شود.^۵ ثعالبی نیز اشاره‌هایی به گردهمایی چنین انجمنی در انتخاب قباد می‌کند و از آراء مخفی گروه‌های نژاده سران سپاه و مردم و اعیان که بر کی‌قباد قرار گرفت و او را بر تخت شهریاری می‌نشانده‌اند صحبت می‌کند.^۶

این روایت ثعالبی با روایت فردوسی یکسان است به جزء اینکه در روایت فردوسی، رستم که جوان است از سوی پدر پس از همداستانی دیگران برای آوردن آن مأمور گشت تا کی‌قباد را از البرز کوه بیابند و به او آگهی بدهند که او را ایرانیان به پادشاهی برگزیده‌اند.

به رستم چنین گفت فرخنده زال
برو تازیان تا البرز کوه
که در خورد تاج کیان جز تو کس
که برگیر کوپال و بفرز یال
گزین کن یکی لشکر همگروه
نیبم شاه‌ها تو فریاد رس...^۷

گزینش شاهزاده نخستین‌زاده

در آیین شهریاری ایرانیان، هنگامی که چند شاهزاده قانونی و شایسته پادشاهی برای ولیعهدی وجود داشتند، شاهزاده نخست‌زاده/ بزرگ‌تر به‌عنوان ولیعهد تعیین می‌شد^۸ و یا نخستین پسر زاده‌شده بعد از به تخت نشستن پدر، برگزیده می‌شد.^۹ اما در آیین شهریاری اساطیری، بیشتر تأکید بر اصل داد و دهش است.^{۱۰}

^۱ فردوسی، شاهنامه، ج ۱، ص ۷۰۳؛ دوستخواه، اوستا، زامیاد یشت، بند ۸۴-۸۷، ج ۱، ص ۵۰۱-۵۰۰

^۲ تاریخ سیستان احیاء الملوک، ص ۳۹، ویدنگرن، فتودالیسم در ایران باستان، ص ۲۳.

^۳ فردوسی، شاهنامه، ج ۱، ص ۷۰۴.

^۴ دوستخواه، اوستا، ج ۲ ویدودات ۲

^۵ Madan, Denkerd s.810

^۶ ثعالبی مرغنی، شاهنامه کهن، پارسی تاریخ غرر السیر، ص ۱۰۵

^۷ فردوسی، شاهنامه، ج ۱، ص ۱۴۱.

^۸ Shahbazi, Crown Prince, p. 430.

^۹ ویدنگرن، فتودالیسم در ایران باستان، ص ۱۷۶

^{۱۰} فردوسی، شاهنامه، ج ۱، ص ۱۲۱.

صلاحیت یک پادشاه «تلحق داشتن به جمع بزرگان» در میان آنان «که را بود از آن مهتران مایه بیش» عنوان شده است.^۱ هرچند که ارشدیت و نخست‌زادگی ضامن جانشینی شاه محسوب نمی‌شد اما امتیاز بالقوه برای برای دارنده وی محسوب می‌شد و این نقش نخست‌زادگی در مشروعیت قدرت پادشاه، چنان بود که نادیده گرفته شدن شاهزاده نخست‌زاده برای ولیعهدی، می‌توانست به وجود آورنده جنگی خانگی باشد و پسر ارشد، خود را وارث تخت و تاج می‌دانست. برای نمونه اهمیت قانون نخست‌زادگی در مشروعیت بخشیدن به قدرت سیاسی پادشاه را به روشنی می‌توان در انتخاب جانشینی فریدون مشاهده کرد. به گزارش شاهنامه فردوسی فریدون خود پیش بزرگان و اشراف، ایرج را اگر چه پسر کوچک‌تر بوده، به واسطه خردمندی و شایستگی او به جانشینی خویش برگزیده بود.^۲ برادران ایرج، به دلیل نادیده گرفتن قانون نخست‌زادگی از سوی پدر، نخستین نخستین جنگ خانگی برای جانشینی در تاریخ ایران را بوجود آوردند؛ سلم با تأکید بر نخست‌زادگی، خود را شایسته جانشینی پدر می‌دید و تور برتری خود در رزم‌آوری و شجاعت افزون‌تر می‌دید. اما فریدون پدرشان انتخاب را بر دارا بودن تمام جنبه‌ها دانسته و بر جانشینی ایرج رأی می‌نهد:^۳

کی روم و خاور دگر ترک و چین	سیم داشت گردان و ایران زمین
نخستین به سلم اندرون گردید	همه روم و خاور مرا اورا سزید
دگر تور داد توران زمین	را کرد سالار ترکان و چین
از ایشان چون نوبت به ایرج رسید	مرا اورا پدر شاه ایران گزید
هم ایران وهم دشت نیزه وران	و هم تخت شاهی و تاج سران
برو داد کورا سزا بود تاج	همان کرسی و ان تخت عاج ^۴

نژاده بودن مادر شاهزادگان

یکی از بنیادی‌ترین باورها در نزد شاه‌گزینان، انتخاب جانشین برای تخت شهریاری، پایگاه خاندان مادری شاهزاده بوده، که نقش تعیین‌کننده‌ای در انتخاب شاهزاده و گزینش وی داشته است، فرزندان نژاده‌ترین زن پادشاه امیدی بیشتری برای دست آوردن تخت شاهی داشتند^۵ این انگاره تا آنجا برای ایرانیان قابل پذیرش شده بود که فریدون برای حفظ خون شاهی برای جانشینی ایرج، که تنها دارای یک دختر بوده است، با دختر وی کوشک ازدواج کرد. دختر ایرج، گوزک است که آن تخمه شاهی را حفظ می‌کند و از او منوچهر زاده می‌شود.^۶ منابع در مشخص کردن نسل‌هایی که میان منوچهر و ایرج می‌آیند با یکدیگر اختلاف دارند، آن‌ها

^۱ همان، ص ۱۱.

^۲ مسعودی، مروج الذهب، ص ۲۲۰-۱۱۹؛ راشد محصل، کتاب هفتم دینکرد، فصل ۱، فقرة ۲۸ ص ۲۰۲؛ اصفهانی، تاریخ پیامبران و شاهان، ص ۹۱.

^۳ دینوری، اخبار الطوال، ص ۹؛ ابن مسکویه، تجارت الامم، ج ۱، ص ۶۱؛ گردیزی، ص ۳۹.

^۴ فردوسی، شاهنامه، ج ۱، ص ۴۳.

^۵ Shahbazi, Crown Prince, p. 430.

^۶ بهار، بندهش، بخش ۲۰، بند ۲۳۵ ص ۱۵۰؛ بلعمی، تاریخ بلعمی، ص ۳۴۴-۳۴۳.

را از سیزده نسل شروع می‌کنند.^۱ اما در *شاهنامه*،* منوچهر نوۀ ایرج است و فرزند پشنگ که دختر ایرج است.^۲ روشن است در این منابع رسیدن نسب منوچهر به ایرج از طریق دختر ایرج می‌آید، فریدون نیز با دختر ایرج و نسل‌هایی از نوادگان دختر وی ازدواج کرد. توضیح این ازدواج را باید در رسم ایرانی ازدواج با همخونان جست که هدف آن بدست آوردن جانشین مرد برای شخص درگذشته بدون وارث بوده‌است.^۳ نمونه دیگر برای تعیین جانشینی برای تخت شهریاری بر سر جانشینی کاووس در هنگام رسیدن کی‌خسرو به ایران در موقعیتی که پادشاهی را از تبار مادریش به ارث برده است، مورد منازعه شدید بزرگان و آزادگان قرار داشت.^۴ سیاوش زمانی که در سرزمین توران اقامت دارد، دو زن انیرانی را به همسری می‌گیرد؛ یکی جریره که دختر پیران ویسه است و دیگری فرنگیس که دختر افرسیاب است.^۵

کی‌خسرو همراه با مادرش به دور از مردمان در کوه زندگی می‌کند و توسط شبانی تغذیه و پرورده می‌شود و کسی از تبار و نژاد وی آگاه نیست.^۶ کی‌خسرو، که بزرگترین پادشاه کیانی و نماد فرمانروایی آرمانی در فرهنگ اساطیری ایرانیان و چهره تقدیس‌شده در متون دینی است، از یک مادر انیرانی زاده شده‌است که مانند شخصیت‌های بزرگ اساطیر ایران، زادن آن‌ها از مادر انیرانی فرجام تلخ و ناخوشایند دارد و پاره‌ای از آن‌ها مانند سیاوش به مرگ ناخواسته از جهان می‌روند.^۷

گیو که پس از هفت سال سرگردانی در توران در جستجوی کی‌خسرو سرانجام وی را می‌یابد، کی‌خسرو و مادرش را به طرز شگفت‌انگیزی از گزند نیروهای افرسیاب نجات می‌دهد و آن‌ها را به ایران می‌آورد.^۸ در گزینش انتخاب کی‌خسرو برای پادشاهی ایران با مخالفت توس روبرو می‌شود، توس ادل‌آزرده است که بزرگان ایران و لشکریان در پادشاهی کی‌خسرو، با او رای نزنند:

همی بـرمـن، آیـین و رای آورند	جهان را به نو کد خدایی آورید...
نباشم، بدین کار، همداسـتان	ز خسرو، مـزن پیش من داسـتان
جهاندار کز تخم افراسیاب	نشاییم، بخت اندر آید به خواب
نخواهیم شاه از نژاد پشنگ فسیله	نه خرم بود با پلنگ
کسی کو بود شهریار زمین	هنر باید و گوهر و فرودین... ^۹

^۱ مسعودی، التنیه و الاشراف، ص ۸۸؛ طبری، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۳۰؛ بلعمی، تاریخ بلعمی، ص ۲۴۴-۲۴۳.

^۲ فردوسی، شاهنامه، ص ۳۱، بیرونی، آثار الباقیه... ص ۱۰۴؛ ثعالبی، اخبار ملوک الفرس و سیرهم، ص ۴۱؛ گردیزی، زین الاخبار، ص ۴۰.

^۳ یار شاطر، تاریخ ایران کمبریج، ج ۱، ص ۳/۱، ص ۵۴۴.

^۴ کویاجی کوروجی، پژوهشی در شاهنامه، ص ۱۴۸؛ واحد دوست، نهادینه‌های اساطیری در شاهنامه فردوسی، ص ۱۹۲.

^۵ کتاب هفتم دینکرد: فصل ۳۹ فقره ۳۹؛ طبری، تاریخ طبری، ج ۲ ص ۴۲۲؛ دینوری، اخبار الطوال، ص ۱۴؛ ثعالبی، شاهنامه کهن، پارسی تاریخ غر السیر، ص ۹۴؛ بهار، مجمل التواریخ و القصص، ص ۲۹؛ گردیزی، زین الاخبار، ص ۴۷؛ تجارب الأمم فی أخبار ملوک العرب و العجم، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، ص ۹۸.

^۶ صفا، جماسه سرایی در ایران، ص ۵۱۵..

^۷ کزازی، نامه باستان، جلد ۴، ص ۴۵۳.

^۸ فردوسی، شاهنامه، ص ۱۴۰؛ طبری، تاریخ طبری، جلد ۱ ص ۴۲۳؛ ثعالبی، شاهنامه کهن، پارسی تاریخ غر السیر، ص ۱۰۰؛ ابن بلخی، فارسنامه: ص ۴۱؛ گردیزی، زین الاخبار، ص ۴۸؛ مسکویه، تجارب الامم، ص ۷۲.

^۹ فردوسی، شاهنامه، ج ۱، ص ۳۴۴.

توس ضمن گفتن پایگاه اجتماعی خود که در میزگرد گزینش شاهزاده دارای پایه و اعتبار زیادی است، آن‌ها را سرزنش می‌کند که شیوه و رسم جدیدی برای انتخاب شاهزاده آوردند که مورد قبول وی نیست و خود معیارهایی را که برای مشروعیت یک شاه لازم است را شرح می‌دهد: کسی می‌تواند مدعی پادشاه ایران شود که هم هنر و گوهر و نژاد شاهی داشته باشد، هم فرّ و دین. از این رو فریبرز، پور کاووس را برمی‌گزیند و افزون بر آن، می‌گوید فریبرز نه از سوی مادر و نه از سوی پدر، تبارش به دشمنان ایران نمی‌رسد، در حالی که مادر کی خسرو یک زن انیرانی است و نژاد وی به دشمنان ایران می‌رسد:^۱

فریبرزفرزندان کاسوس شاه	سزاوارتر کس به تخت و کلاه
بهر سوز دشمن ندارد نژاد	همش فر و برزست و هم نام و داد

بدین‌سان، توس براین نکته انگشت نهاد که با بودن فریبرز که فرزند کاووس است، روا نیست که کیخسرو، نواده او، به شاهی برسد که از لحاظ نژاد پایین‌تر از فریبرز قرار دارد:^۲

چنین گفت توس سپهد به شاه،	که گر شاه سیرآید از تاج و گاه
به فرزند باید که ماند جهان	بزرگی و دیهیم و تخت میان
چو فرزند باشد نبیره کلاه	چرا برنهد، برنشیند به گاه؟ ^۳

گیو در حمایت از کیخسرو او را دارای برجسته‌ترین نشانه شهریاری، یعنی دارای فره ایزدی می‌داند:

دو چشمت نبیند همی چهر او	چنان برز بالا و ان مهر او
به جیحون گذر کرد و کشتی نجست	به فر کیانی و رای درست
به سان فریدون کز ارون رود	گذشت و به کشتی نیامد فرود

کاووس وقتی می‌بیند بین میزگرد انتخابی ولیعهد اختلاف است و خود هر دو پسر را مثل هم پنداشته و نمی‌تواند یکی را بر دیگری برگزیند، پس برای تعیین جانشین چاره کار را در آن می‌یابد که هر کدام بتواند که دژ بهمن را بگشاید می‌تواند به تاج و تخت ایران دست پیدا کند.^۴ بدین ترتیب، در اینجا به رقابتی با هم آوردان برای پادشاهی بو جود می‌آید که در این راست آزمایی، کی خسرو سربلند بیرون می‌آید و به شاهی ایران می‌رسد.^۵

^۱ فردوسی، شاهنامه، ج. ۱، ص ۳۴۴.

^۲ مجمل التواریخ و القصص، ص ۴۸.

^۳ فردوسی، شاهنامه، ج ۱ ص ۳۴۴.

^۴ فردوسی، شاهنامه، ج. ۱ ص ۳۴۷-۳۴۶؛ مجمل التواریخ و القصص، ص ۵۰.

^۵ فردوسی، شاهنامه، ج. ۱ ص ۳۴۹.

نتیجه‌گیری

شاه‌گزینان در گردهمایی خود، همواره به گزینش پادشاه از تخمه‌شاهی، گزینش شاهزاده‌نخستین‌زاده و نژاده‌بودن مادر آن‌ها و داشتن یک سری اسباب و نمادها نظر داشتند. این ویژگی‌ها برای مشروعیت یک شاهزاده برای رسیدن به تخت شاهی لازم و ضروری بود. این مشخصه‌ها بیشتر از نوعی شاه‌گزینی در زمان ساسانیان حکایت دارد و حضور گسترده‌ی از بزرگان و پهلوانان که در دربار شاهی دارای رأی و قدرت بودند نشان‌دهنده‌ی این است که پیکره‌ی حماسه و اساطیر ایرانیان در دربار ساسانیان طرح‌ریزی شده‌است. شاهان ساسانی با به وجود آوردن یک ایدئولوژی منجم و کارآمد و نیز قانون از پیش تعیین شده برای مسئله‌ی جانشینی و با کارآمد نشان دادن این قانون، سبب شدند هنگام مرگ یک شاه یا سقوط وی، انتقال قدرت با مشکل مواجه نشود و قانون‌مند نشان دادن آن در عرصه‌ی جانشینی، موجب می‌شود تا شاهزادگان مدعی، هر کدام خویشتن را شایسته‌ی جانشینی ندانند و باعث آشوب و تخریب نشوند. شاهان ساسانی برای مشروعیت بخشیدن به این ایده، آنرا منسوب به شاهان اساطیری و حماسی ایرانیان می‌کردند که برای مردم قابل قبول و پذیرفتنی شود.

منابع و مأخذ

- ابن بلخی، *فارسنامه*. به اهتمام گای لیسترانچ و آلن نیکلسون، تهران: انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
- ابن مسکویه، احمد بن محمد. *تجارت الامم*، ترجمه‌ی ابوالقاسم امامی، تهران: انتشارات سروش، ج ۱، ۱۳۸۹.
- اصفهانی، حمزه بن حسن. *تاریخ پیامبران و شاهان (سنی الموک الارض و الانبیاء)*، ترجمه جعفرشعار، تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۷.
- انزایی نژاد، رضا و یحیی کلانتری. *تجارت الامم فی اخبار ملوک العرب و العجم*، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی، ۱۳۷۳.
- بهار، محمد تقی. *مجموعه التواریخ و القصص*، تهران: نشر دنیای کتاب، ۱۳۸۳.
- بهار، مهرداد. *فرنبغ دادگی، بندهش*، تهران: نشر توس، ۱۳۹۰.
- بیرونی، ابوریحان. *آثارالباقیه*، ترجمه‌ی اکبر دانا سرشت، تهران: انتشارات ابن سینا، ۱۳۵۲.
- ثروتیان، بهروز. *فتر در شاهنامه فردوسی*، تبریز: انتشارات کمیته استادان، ۱۳۵۰.
- ثعالبی مرغنی، حسین بن محمد. *شاهنامه کهن، پارسی تاریخ غرر السیر*، ترجمه محمد روحانی، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی، ۱۳۷۲.
- ثعالبی، ابی منصور. *غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم*، مقدمه زتنبرگ و مجتبی مینوی، ترجمه محمد فضالی، تهران: نشر قطره، ۱۳۶۸.
- دوستخواه، جلیل. *اوستا*، ج ۱، تهران: نشر مروارید، ۱۳۸۵.

- دینوری، ابو حنیفه احمد بن داوود. *اخبار الطوال*، ترجمه صادق نشات، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ، ۱۳۴۶.
- راشد محصل، محمد تقی. *کتاب هفتم دینکرد*. آوانویسی و ترجمه و تعلیقات، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۹.
- ستوده، منوچهر *تاریخ سیستان احیاء الملوک*، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳.
- صفا، ذبیح الله. *حماسه سرایی در ایران*، تهران: نشر امیر کبیر، ۱۳۶۳.
- طبری، محمد بن جریر. *تاریخ طبری یا تاریخ الرسل والملوک*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات اساطیر، ج ۲. ۱۳۶۲.
- فردوسی، ابوالقاسم. *شاهنامه فردوسی*. تصحیح متن به اهتمام آ. برتلس، ل. گوزلیان، م. عثمانوف، او. اسمیرنوا، ع. طاهر جانوف. تهران: نشر شور آفرین، ج ۱. ۱۳۸۸.
- کزازی، جلال الدین. *نامه باستان*، تهران: انتشارات سمت، ج ۴. ۱۳۸۴.
- کویاجی کوروجی، جهانگیر. *پژوهشی در شاهنامه*، ترجمه جلیل دوستخواه، تهران: نشر زنده رود. ۱۳۷۱.
- گردیزی، عبدالحی الضحاک ابن محمود. *زین الاخبار*، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، نشر ارمغان، ۱۳۶۳.
- مختاری، محمد. *اسطوره زال*، تهران: نشر توس، ۱۳۹۳.
- مسعودی، علی بن حسین. *التنیه و الاشراف*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: نشر شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.
- مسعودی، علی بن حسین. *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: نشر شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲.
- موذن جامی، محمد مهدی. *ادب پهلوی*، تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۸۸.
- واحد دوست، مهوش. *نهادینه های اساطیری در شاهنامه فردوسی*، تهران: انتشارات سروش، ۱۳۸۷.
- ویدن گرن، کنو. *فتودالبسم در ایران باستان*، ترجمه هوشنگ صادقی، تهران: نشر قطره، ۱۳۸۷.
- یارشاطر، احسان. «تاریخ ملی ایران». در *تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی*، (ج ۳-قسمت اول)، پژوهش دانشگاه کمبریج، گردآورنده احسان یارشاطر، ترجمه حسن انوشه، تهران: مؤسسه انتشارات امیر کبیر، ۱۳۸۳.
- Shahbazi, A. Sh., "Crown Prince", *Encyclopædia Iranica*, edited by: Ehsan Yarshater, Routledge&Kegan Paul, 1993, Vol. VI, pp. 430-432.
- *DĒNKARD* (1911), edited by Dhanjishah Meherjibhai Madan. Bombay: Ganpatrao Ramajirao. sindhe S.810;9-16.